

« حزب ایران نوین مشغول فعالیت شد »

# تقریباً

صدر اعظم کلنگی :

« حسنعلیخان خداقوت! داری شعبهٔ حزب وامیکنی؟! »

حسنعلیخان ناسور :

« نه، دارم تمرین نخست وزیری میکنم! »





مسابقه فوتبال - منبع در آمد جدید!



چاله چوله نعلت!

بویکی دو ماه اخیر که ایله همه اش آسمان سوراخ اولدی و متصل هر یاندا برف و باران و قار و یاقیش میبارید ، بوجور که منه خبر رسیده درخیلی جاها لاپ پدر صاحب بچه در آمده و خسارت مسارت چوخ وارد شده است . البته بنده که تهرانه ساکن اولمیشم وقتی بوخبر از سایر شهرها منه رسید گفتم جهنمه !! هر کس یاخچی زندگی میخواد باید کلسین تهرانه برای اینکه «حسن خوبی» تهران بودور که زمستانش هم ایله مثل سایر دهات و شهرها بوخودور ، کاملاً ترو تمیز است و انسان بیله از زمستان لذت آپاراجاخ که بیواتاشاکن . دیگر خودم اصلاً بیلمه دیم که بو زمستان مثل آیری یخندان نیست و باید منیم ددم هم با سایرین در بیاید . نعلت اولاره که برای بنده بوجور زحمت و مرارت درست ایله . دیلر ، هر کس میخواد اولسا !! جای سیزمخیلی خالی پرپرور اوزوم فشننگ ، حاضر براق شیک و پیک ، مرتب ، منظم ، دز فکته ، از درمنزل چیخندیم بیرون ، ایله هنوز بیردانه پایم نگذاشته بودم زمین که باصدای «کارامب» افتادم بیرطرف و بلکه در حقیقت یاخچی خرغلت زدم ، آتیم نجه ؟! روی یخ !! ، مردم که هر طرف دن میرفتند منه میخندیدند ... لاپ ددم یاندی که یاندی !! برکشم ایسه ، پالتار مالتار عوض کردم دوباره چیخندیم بیرون ، دست پاچه دست پاچه رسیدم اتوبوسه ... ایندی تازه معر که آست که اتوبوس بو بیس ، هر بیر ایکی متر که میرود کاباقه ، تالاب تولوب می افتد دست اندازهای زهر ماری که روده و پوده و سیراب شیردان آدم می آید از دهانش یوخاری !! سیزه دردرس نمیدم ایندی چند روز است بتر ناخوش اولمیشم افتاده ام رختخوابه ، هی ناله ، هی نفرین ، ننه اوشاخلار می - گوید آخر کیسه نفرین ایلرسن؟! میگویم بخودم ، باین لعنتی بخت و اقبال که بوجور قسمت شده است بیرطرف برف ، بیرطرف یخ ، بیر طرف دست اندازهای ناجنس که انکار هر بیردانه برای خودش لاپ چاه ویل است ... غیر از خودم کیسه نفرین کنم ... مگر دیگری هم بو بساطه مشول است ؟! هر کسه حرف بزنی حتماً جواب ویرر برو بابا ، مننه ؟! اینست که بنده هم سیزه سوال کنیم واقماً بو اوضاعه مشول کیسه دورر ، خاکروبه بیرطرف



خاصیت مصاحبه ها

فرق ما باد دیگران این است که آنها اول یک کاری را انجام میدهند بعد حرفش را میزنند ولی ما اول حرفش را میزنیم بعد کار را انجام نمیدهم (1) و سر موفقیت ما هم در همین اصل است و بس!

لا بد خواهد گفت با حرف زدن خشک و خالی که موفقیتی نمیشود بدست آورد . موفق آنهایی هستند که اول یک عمل مثبت انجام بدهند بعد حرفش را بزنند . این درست ولی میخوام عرض کنم که اصل « اول کار انجام دادن » و بعد « حرف زدن » فقط و فقط از نظر عمرانی یعنی صرف ساختن یک چیز مورد توجه میباشد و فاقد جنبه های دیگر است ولی اصل « اول حرف زدن » و بعد هم « کاری انجام ندادن » از صدها نظر شایان توجه است علی الخصوص از نظر « روانی »

لا بد باین مسئله اذعان داریم که لذت هر عشق تا زمانی است که انسان بآن چیزی که مورد عشق و علاقه اش میباشد نرسیده باشد و همینکه بآن رسید دیگر لذتی نمی برد . شاهد زنده این مدعا زن و شوهرهایی هستند که در بدو امر عاشق همدیگر بودند و برای هم میمردند ولی همینکه کارشان بمرحله ازدواج رسید از هم سیر شدند و در صدد متارکه برآمدند .

فرق نمیکند در امور اجتماعی هم عشق و علاقه قبلی و سیر شدن بعدی دخالت مستقیم دارد بعنوان مثال عرض میکنم که الان سه سال آرزو است دارم مرتب نطق و مصاحبه میکنند که در قسمت های جنوبی شهر سیل بند خواهیم ساخت ولی هنوز که هنوز است از مرحله حرف تجاوز نکرده اند . آیا فکر نمیکنید اگر این سیل بند ساخته میشد مردم جنوب شهر آن حالت « شیرین انتظار » را که امروز دارند بکلی از دست میدادند ؟

قبول بفرمائید که این مصاحبه ها و حرف زدن ها و کلنگ زدن ها را ببخود اختراع نکرده اند ، اینها دارای خواص روانی هستند و کمترین خاصیت آنها هم این است که روح پر نشاط و امید به آینده درخشان « در ما میدهند ! اگر ماه مبارک رمضان نبودن بجز ت قسم « میخوردم » که چنانچه امروز خیابانهای پرچاله چوله شهر اسفالت میشد موضوع مسیل بندها صورت عمل ببخودش میگرفت و فرهنگ بسط و توسعه پیدا میکرد و با براب افتادن سدها برق ارزان میشد و قیمت گوشت و ماهی و تخم مرغ و سبزی خوردن پائین می آمد ما چون دارای همه چیز بودیم قاعدتاً نمیتوانستیم امیدی به آینده داشته باشیم ناچار ما یوس میشدیم و شاید هم میرفتیم مسگر آباد چند متر زمینی هم خریده اری میکردیم اما امروز که هیچکدام اینها را نداریم با آینده امیداریم و وقتی پای رادیو و تلویزیون می نشینیم و بر نامه های مصاحبه را می بینیم و میشنویم لذت میبریم به آینده امیدوار میشویم و همین امیدها و آرزوهاست که ما را موفق و مؤید میدارد . راستی چه خوش فرماید خواجه عبدالله انصاری که خدا یا آنکسی را که نطق و کلنگ و مصاحبه دادی چه دادی و آنرا که نطق و کلنگ و مصاحبه ندادی چه دادی !؟

«ریاهی امروزی» (ابودل خلیلی)

بیش از من و تو جوانی و چندی بوده است ارزانی نفت و نان و قندی بوده است این تکه چرم را به خواری منکر کان لقمه نان کارمندی بوده است

گلاره

مدتازۀ خانمها

کار عجیبی زیار دیدم بنگر چه بروز کار دیدم امسال بسی بنام سرما زندهای کله گذار دیدم (ع . حجت)

(از بالا بیائین)



افطار!

کثافت ، بیرطرف زیبیل بیرطرف ، یخ و بر فها مثل کوه بیرطرف ، آسفالت هم که نمونه کوه و دره و تپه اولوب ، بیرطرف ... سیز تصور میکنید با این بساط ، انسانه چاره وار که غیر از خودش دیگری را هم لعنت و نفرین ایله سون ... حتماً که یوخ !!

روز نامه فکاهی

توتیوا

انتقادی اجتماعی سیاسی

اداره : تهران  
خیابان اسنا نبول شماره ۱۲۸  
تلفن : ۳۹۶۷۳  
عنوان تلگرافی : تهران - روز نامه توفیق  
چاپ : رنگین  
باغ سپهسالار - تلفن ۳۹۶۸۵  
امور هنری توسط : «استودیو توفیق»

نقل و اقباس مندرجات این روز نامه در مطبوعات ، رادیوها ، تلویزیونها و هر کجای دیگر بپر طریق اجداد ممنوعست و حق استفاده از آن منحصراً متعلق بروز نامه فکاهی توفیق میباشد.

بهای اشتراك

یکساله : ۴۰ تومن  
ششماهه : ۲۲ تومن  
برای کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی) : یکساله : ۴۵ تومن  
ششماهه : ۲۵ تومن  
(با پست هوایی) : بهای اشتراك ناضافه مخارج پست هوایی آن . بهای اشتراك نقداً دریافت میگردد.



تقدیم به فصل زمستان!

شکایت تو همچو!

چهار تنک

باز فصل شرش باران شده  
باز چشم آسمان گریان شده  
باز سرما مشت خود را باز کرد  
فین و فین بنده را آغاز کرد  
بینی من شد بمثل ناودان  
آب میریزد علی الدائم از آن  
باز کارش ناله شد سقف اطاق  
میچکد آب از دو چشمش تا قوناق  
باز باید زیر دوش آب سرد  
ایستاد و دست و پنجه نرم کرد  
بار دیگر این ذغال بی حیا  
ناز خود را میفرشد بهر ما  
باز باید در پی اش سگدوزنم  
باز از هجران او لرزد تنم  
باز سرما گشت و فصل ارتقا!  
میشود آغاز بین بچه ها  
ارتقا انسان که: تنبان بر جیب  
بهر او گردیده کوتاه یک وجب  
زین سبب در پای محسن میرود  
محسنک شنگول و شادان میشود  
بعد چندی پای اصغر میرود  
بعد هم پای اکبر میرود  
مال اکبر میرود پای حسن  
اشتراکی شد مرام این سدن

♥♥♥

(فاعلاتن! فاعلاتن! فاعلاتن)

قصه‌ها دارم چنان نقل و نبات  
قصه‌ها از درد بیدرمان خود  
قصه‌ها از پای بی تنبان خود  
قصه‌های جور جور و رنگ رنگ  
قصه‌های خوب و شیرین و قشنگ  
تا که چشم آسمان پر شد ز آب  
وضع مخلص بار دیگر شد خراب  
سفره شنگولی ام بر چیده شد  
رشته شادی ز هم پاشیده شد  
مرکب تو اوراق اورا قدم دگر  
از غم این بچه‌های کره خرا  
زین بتر ناسازگاری زخم  
کشته چون تنبان تنگی بر تنم  
دائماً با بنده دعوا می کند  
مشت خود را در سرم جامی کند  
گویدم: گر تو بودی بی بخار  
کی شکست بود در این کارزار?  
گر سرفه بود دست‌های حقیر  
کی کنون بودی چنین زار و فقیر  
گر تو هم بودی بمثل بعضیا!  
کهنه رند و بی حیا و ناقلا  
کی بتو این آسمان لاج می نمود?  
طاق کی بر تو دهن کیج می نمود?  
وضع ما اینگونه خرد تو خرد نبود  
هیکل تو این چنین لاغر نبود  
(راستی که بنده اندر لاغری  
برده ام از درک کوی سروری)  
خاک این عالم بر آن مغز سرت  
من چه خل بودم که گشتم همسرت  
حال در این سوز سرمای میجل  
چون کنی با این همه کورو کچل  
دلخورم دیگر ز رسم و کیش تو  
من که فردا میروم از پیش تو  
بعله باران، غرغرو فحش عیال  
زندگی را کرده بهر من محال  
ای فسوس وای دریغ وای فغان  
از تو ای سرمای بی پیرالامان  
میرسید، اردست من بردا منت  
بر عزایت مینشاندیم زنت

مقایسه مالی بکنفر کارمند دولت با بکنفر بقال

« بقال! »

هست در کوی ما یکی بقال  
دوش رفته بمنزلش دیدم

« گاه رفتند! »

بکنی کارمندی ار صد سال  
عاقبت باز هم بدهکاری  
قامتت تا شود اگر چون دال  
تو بقصاب و موجر و بقال!  
(ر - خدا بخش)

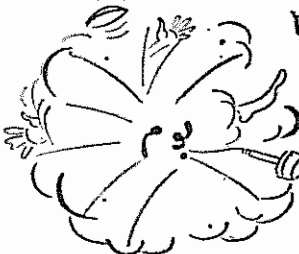
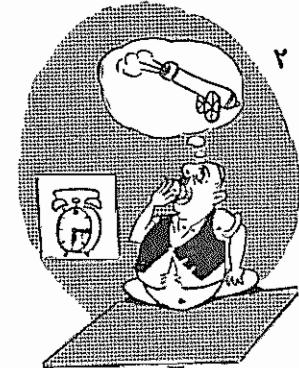
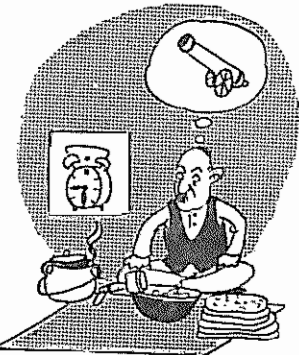
فروش  
فرق پزشکی و کالباس

ضمن اظهار نظرهایی که در  
باره لایحه تازه مقررات پزشکی  
بمعمل آمد یکی از آقایان پزشکان  
اظهار داشت:  
« دولت باید پزشکان را از  
کالباس فروشان جدا کند،  
بخش پزشکی توفیق با بررسی  
اظهار نظر فوق باین نتیجه رسید که  
دولت واقعاً باید بین پزشکی و کالباس  
فروش فرق بگذارد چون کالباس  
فروشا شکم مردم را پر میکنند در  
حالی که بعضی از پزشکان جیب مردم  
را خالی میکنند.»

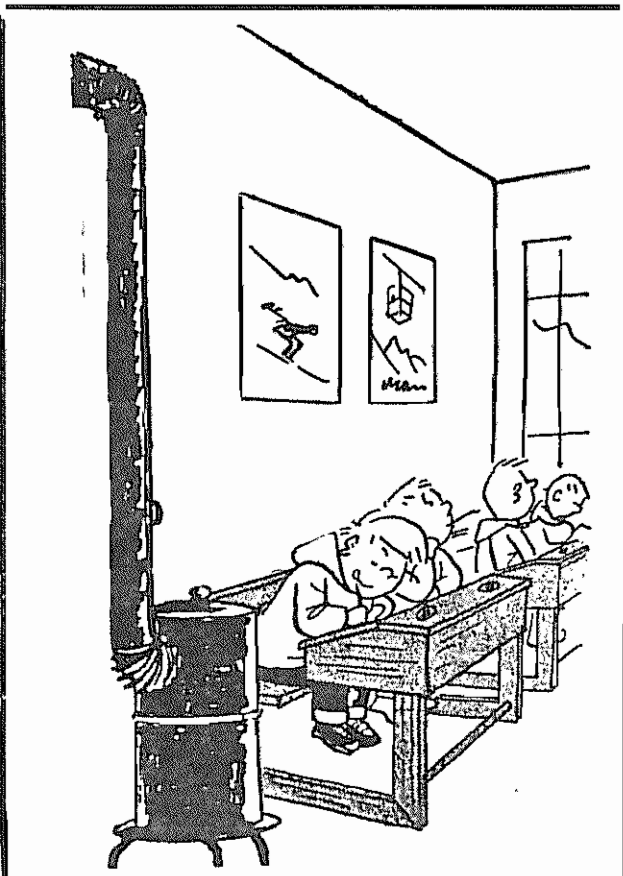
پند هفته

اگر خواهی شود بیخت تو بیروز  
شود امروز تو بهتر ز دیروز  
مرو دنبال کسب و کار هرگز  
برود درس چاخان بازی بیاموز  
« چاخان زرتدی »

آخر عاقبت پر خوری در ماه رمضان



توب بعد از افطار!؟



نامه‌ای به یک پدر

- پدر عزیزم، از اینکه امسال بعلت تنبلی جایم  
ته کلاس است ناراحت نباشید عوضی نزدیک بخساری  
هستم!؟

شبه الشعرا کازرونی

شهره آفاق!؟

موی سیاحت بالای این دل مشتاق  
همچو جناب امینه شهره آفاق!  
بوس تو خوشمزه تر ز چربی قیماق  
چون تن مجرم بزیر ضربه شلاق  
مشکل تثبیت نرخ و قیمت از راق  
سمبل ننگ و فساد و فساد اخلاق  
گشته ام از لاغری چوسوزن و سنجاق  
فاقد گیر و کس و شمع و طایر و قالی‌ها  
پیشه تو بند و بست و دزدی و قچاق  
خوب شدی ظرف چند هفته و اندی

ای رخ ماهت، بهار دلکش بیلاق  
ای شده در نطق و بطق و روده درازی  
زلف تو آشفته تر ز وضع دوائر  
شدن من زیر بار جور و جفایت  
مشکل و صلت ننگت آسان، همچون  
مظنر فیس و افاده‌ای و تکبر  
بسکه کشیدم ستم ز دست تو ظالم  
شد اتول من ز دستبرد تودیشب  
شیوه تو از تشاء و پولپرستی  
خوب شدی ظرف چند هفته و اندی

صاحب مال و منال و خانه و قشلاق!

بسط و توسعه!

« عیدی »  
برای دوستان و  
بستان شما که در خارج  
از کشور و در غربت بسر  
میبرند هیچ عیدی بهتر  
و شیرینتر از:

« یک سال اشتراک  
توفیق »

بهرای فقط ۴۵ تومن  
نیست.  
دفتر توفیق واقع در وسط  
خیابان استانبول همه روزه  
صبح و شب برای قبول اشتراک  
برای شما و دوستان و فرزندان  
شما باز است.

عده‌ای از خوانندگان عزیز از  
ماسؤال کرده اند که مقامات فرهنگی  
که اینقدر از بسط و توسعه فرهنگی  
دم میزنند چگونه میخواهند فرهنگ  
را بسط دهند?  
در پاسخ این عده یاد آور  
میشویم که اینکار را خیلی ساده  
انجام خواهند داد زیرا تصمیم قطعی  
بر این است که از سال آینده بجای  
« فرهنگ » از لفظ « فر تیب » استفاده  
شود و البته اطلاع دارید که هر سه  
« هنگ » يك « تیب » است و وقتی  
فرهنگ فر تیب شود فی الواقع سه  
برابر بسط و توسعه یافته است!

ترك سيگار!

قویترین داروی ترك سيگار،  
مایع « R. N » است که دوبله  
بفارسی آن میشود « روغن نباتی »



باید بالا بره رشد سیاست  
با روشن شی باوضاح زمونه  
فزون گردد شعور دیپلماسیت  
بخون اخبار مارا دونه دونه  
«شیدر:»

باز هم در وینتام جنوبی کودتا شد رهبر کودتای اخیر  
با بیطرفی این کشور مخالف است .

دارام رام رام، دارام رام، دارام رام  
بازم شده وقت و هونصد، الله بختی!  
تقی رفت و تقی آمد سر جاش  
که راحت از همونجا که نشسته

سرمای امسال بیش از دویست میلیون ریال به اسفالت  
تهران خسارت وارد ساخته

مناد این خبری شبهه اینده  
تا شاخی تحت عنوان خسارت  
که چند روز دیگر، آنطور که باید  
که بی هیچ مدرک و بی هیچ اجازه

مردی با چوب همسرش را کشت - جوانی در خون خود غلطید -  
شخصی زنش را کشت و جسدش را مخفی کرد - داروی عوضی کودکی  
را کشت - دختر حاجی را کشتند، و غیره و غیره  
« از صفحه حوادث روزنامه ها »

اگر چه این یکی «هفت بیچاره»  
همش خاک کی ضرب و جرح وقتله  
اگر کفتی با اون فهم و درایات!  
مگم کا کا کنت قدریم سر کار

علاقه آمریکا با خورمیا نه از بروز بر خورد های نظامی  
جلو گیری میکنند.

عموسام را بگو از ما - رک و راست  
نمال بیخود سرما را تو شیره  
مزن همی دم ز «بر خورد نظامی»!  
که تا تو «بی» بگی ما تو فرج زاد

وزیر کشور «کنیا» گفت انگلستان مسئول انفجار آفریقا است

آهای سوختن سیاه در بریده  
چرا در لاک خود «وول» مزی نهی  
گر آفریقا بحال انفجاره  
گناه اون چیه ای ناقلا - کر؟

سرمای بی سابقه امسال و نایابی نفت در تبریز دولت را بفکر کشیدن  
لوله نفت به تبریز انداخته

ز تبریز تا بزنجون تا به تبریز  
خداوندا نه نفتی، نه ذغالی  
خیرداری که اوضاع خیط خیط  
ولی باز دلخوشم که دولت وقت  
با این وعده که «اینهم بگذرد نیز»  
بعشق لوله ای مساو از نفت

وزیر کشور گفت مردم نمیدانند عوارض شهری صرف  
چه کارهایی میشود

«زیرا خود افسر ناوارد هستی  
تو سوراخ دعا را کرده ای گم  
که مردم واقف اسرار هستند  
خبردارن که اون پولها چطور بلتوا

با مخالفت کارپوس از ورود نیروهای اتحادیه آتلانتیک  
به قبرس اغتشاش سراسر قبرس را فرا گرفت

بتحریک آکدوم خولی و حارث  
خداوندا چیه موضوع و علت  
چرا از کله هم میکنن پوس؟!  
کیه مسئول این جور شور و شرها?  
چرا اینها میخوان «نیرو» بیان  
کا کا ماته چرا هر جا که آشه؟

مرغها بعلت سرما از تخم رفته اند.

سر قویا هم ...  
شنیدم مرغها از فرط سرما  
شده یکباره راه تخمشان بند  
شدم از این خبر غمگین و داخورد  
ولی در زیر لب گفتم به لبخند  
که تنهامرغها «با تخم» بودند  
که آنها هم همه از تخم رفتند



... الو ... کا کا توفیق  
خودتی؟  
- آره خودم، فرمایشی  
بود؟

- میخواستم - بپرسم  
که چطور آقای صدر اعظم  
رئیس دانشگاه شیراز شده اند  
- والله تا اونجائی که  
من اطلاع دارم یک عده «نق»  
نقوا! قبلاهی ایراد میکردفتند  
که رئیس دانشگاه مزبور  
نباید مثل رئیس قبلی آن  
یک بابیش در شیراز باشد و  
یکجاش در تهران! لذا آقای  
صدر اعظم عهده دار ریاست  
دانشگاه شیراز شدند که  
هر دو تا ایشان در تهران باشد!  
- خوب پس قریون تو!  
- باحق!  
«...»

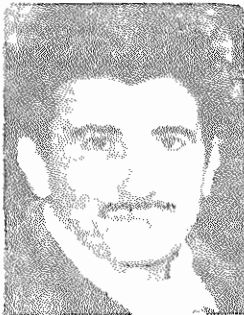
عایدات نفت

عایدات نفت روزی تمام  
میشود. باید برای آن روز فکری  
کرد.

«از بیانات صدر اعظم»  
- بفرمائید حالا که تمام  
نشده چه دردی از ما دوامیکند؟

تشکر از يك دکتر عالیقدر

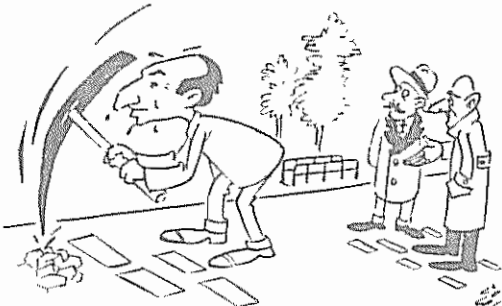
« از سری اشکری های دوره آخر زمان »



سه شب قبل هنگامیکه با هزار  
زحمت و مهارت «تخم مرغی» خریده  
و آنرا برای زینت منزل و تماشای  
بچه ها با خود بخانه میبردم تا نهمان  
از دستم لغزید و بزمین افتاد و در  
نتیجه قسمت سفالی آن ترک  
خوردگی عمیقی پیدا کرد. این  
تصادف که هر آن را به از بین رفتن  
«در دانه ام» تبدیل میکرد چنان

رشته افکارم را کسبخته بود که قادر به اخذ هیچ نوع تصمیمی برای  
نجات دلبسته عزیز خود نبودم تا آنکه عابرنیکوکاری از راه رسید  
و مرا بمطلب دکتر علی چینی بندزن راهنمایی کرد. پس با اشتاب  
چکر گوشه خود را در آغوش گرفتم و به مطلب دکتر چینی  
بندزن رفتم و ایشان با گرمی خاصی مرا پذیرفتند و ترک خوردگی  
قسمت سفالی دلبسته ام را بند زدند و از نیستی نجاتش دادند.  
اینک وظیفه خود میدانم که از این دکتر عالیقدر تشکر  
کرده و هموطنان عزیز را به استفاده از تجارب ایشان دعوت  
بنمایم.

پدر مصیبت زده



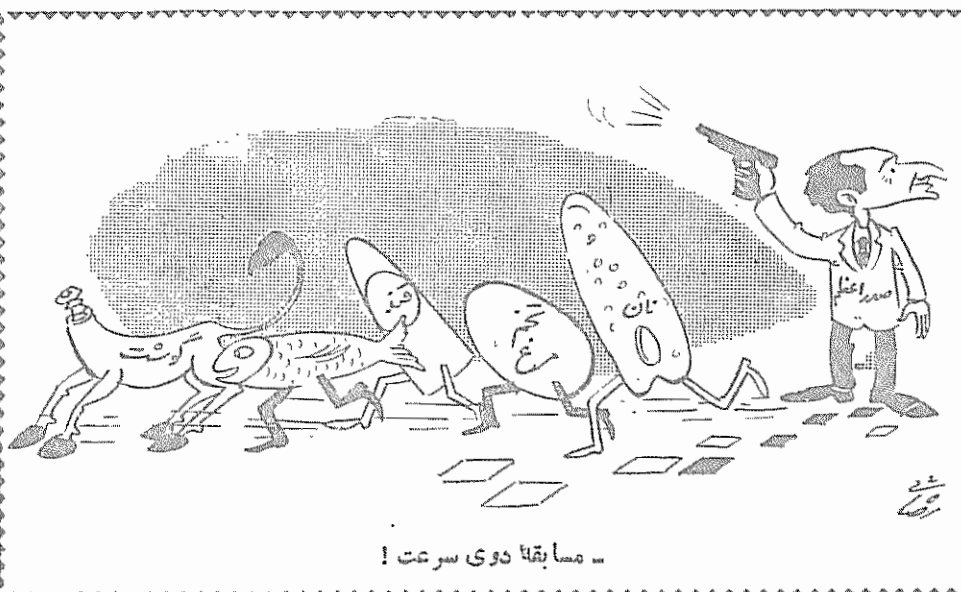
... کارگره؟  
... نه بابا، بیکاره!؟

گم شده!

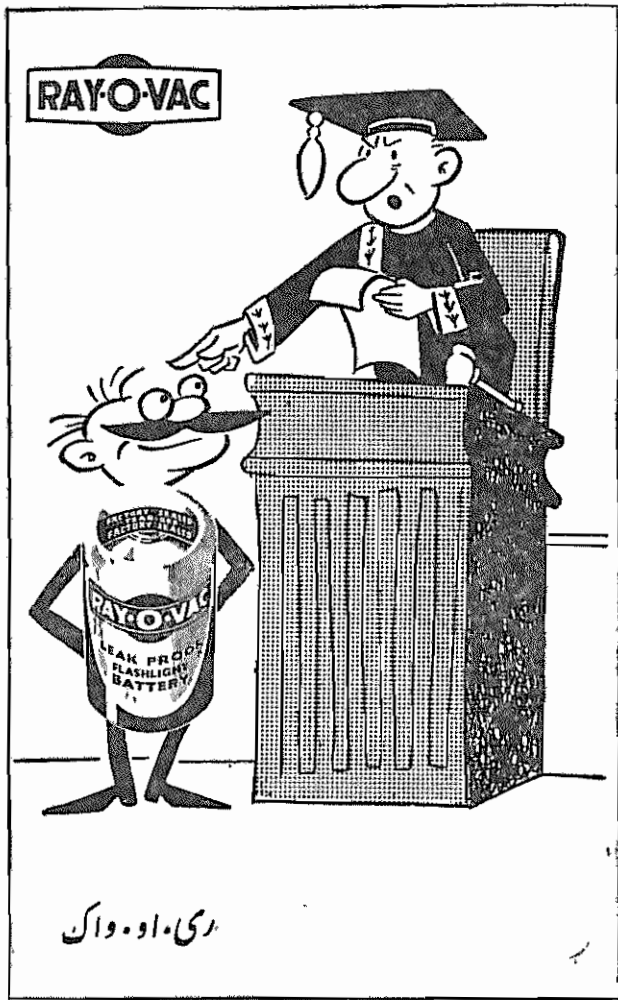
کودکی بنام «پرونده» شبرت  
«پنجاه میلیون تومان» هفته گذشته  
از منزل خود واقع در میدان توپخانه  
ساختمان شبرتاری خارج شده و  
دیگر مراجعت نکرده است.  
این کودک دارای پوست  
«قری» است و لباس «آسفالتی»  
رنگ برتن دارد و در فرد نیکوکاری  
که موفق به پیدا کردن او شد باید  
محض الله سر به نیستش کند که کار  
دست والدین خود ندهد چنین فرد  
نیکو کاری البته بر اجر نخواهد ماند!

نوعی مبارزه با فساد!

- چرا شبرتاری فقط بر فهای  
اطراف ساختمان خودش راجع  
کرده و باقی بر فهارا گذاشته با مان  
خدا!  
- برای اینکه با فساد مبارزه  
کرده باشد  
- جمع نکردن بر فها چه ربطی  
به مبارزه با فساد دارد؟  
- اتفاقاً خیلی هم ربط دارد  
چون آدم وقتی از چهار طرف توی  
برف باشه دیرتر «فاسد» میشه!  
توفیق: حیف که زمان شبرتار  
سابق برف نمی آمد!



... مسا بقلا دوی سرعت!



ری. او. واک

رئیس دادگاه به باطری ری- او-واک :  
- شما متهم هستید با قدرتی که دارید کاروکاسبی باطریهای  
هم صنف خودتو نوکساد کردین .



### آزمایشگاه توفیق

#### آزمایش هنرمند:

اگر خواستید بهمید فلان آقا یا خانم مثل من وشما يك آدم معمولی است یا هنرپیشه و هنرمند و یا شاعر و نویسنده مدرن تشریف دارد دفتناً اسم « هنرین » را در حضور ایشان ببرید. اگر دهن معظم له از زور دهن دره بقدر حوض مسجد شاه باز شد در معناد بودنش حرفی نیست ولی ممکن است هنرمند نباشد. اگر دهن او دست کم باندازه استخر منظره باز شد بدانید که بهر حال به يك طریقی «هنرمند» است؟!

#### آزمایش غذای مانده و نمائده

در رستورانها و مهمانخانههای درجه يك که مشغول صرف غذا هستید اگر بعد از غذا مجال نوشتن وصیت نامه را پیدا کردید که غذا زیاد «مانده» نیست و حدا کثر دوالی سه ماه بیشتر نمائده (!) اما اگر لقمه چهارمی به پنجمی نرسیده ماشین متوفیات در جلوی مهمانخانه بود بیشک خوراك تازه ای را که برای شما آورده اند در او آخر دور صفویه یا سلاجقه ا پخته شده و مخصوص شما مهمان عزیز نگهداری شده است !!

#### آزمایش تاکسی و اتوبوس

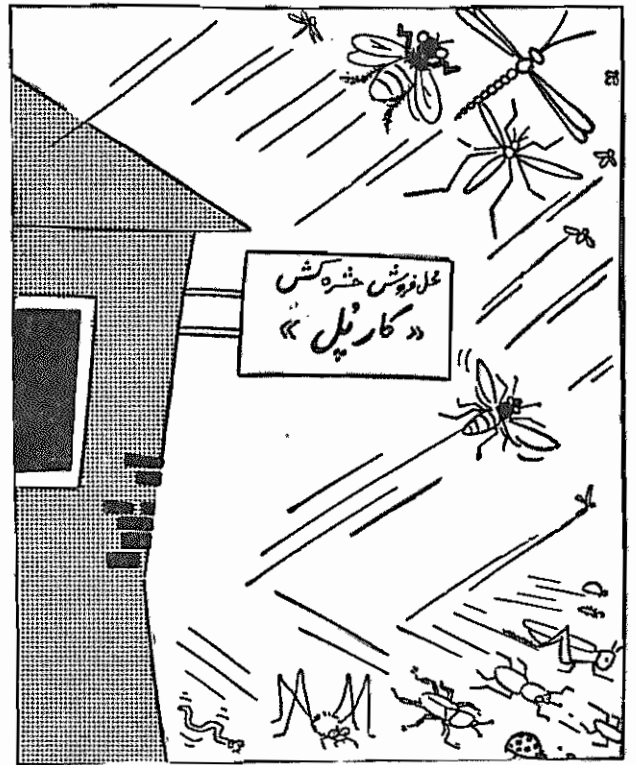
چون این روزها تاکسی ها نیز در اضافه سوار کردن و روی هم چپاندن مسافر دست کسی از اتوبوسهای شرکت زائد ندارند برای اینکه این دوتا را یکوقت عوضی نگیرید مسافرانی که فقط روی کله و شانه های شما سوار شده اند بشمارید اگر تعدادشان کمتر از سی و دو نفر بود حتما تاکسی است! (چون در اتوبوس حد اقل روی سر و کله هر مسافر پنجاه شصت نفر سوار هستند؟! )

#### آزمایش چند جانبه!

اگر ضمن گردش در شهر گذارتان به جائی افتاد که سکوت محض در آنجا برقرار و صدا از کسی بیرون نیامد خیال نکنید که آنجا قبرستان است. باز هم نزدیکتر بروید و بدقت گوش بدهید: اگر احیاناً صدای خر و پفی شنیدید که بداند آنجا مجلس دعا و ثناست و اگر دیدید در آنجا کوهی از لایحه «بدون قید و شرط» و بدون حرف و نقل تصویب شده حتماً شما در مجلس شلم شوروا تشریف دارید و اگر هیچکدام نبود آنوقت حق دارید بگوئید که آنجا کشور شیران و دلیران است!



زن - حق نداری دیگه جوراب برادران قندچی بپوشی .  
مرد - چرا عزیزم ؟  
زن - برای اینکه وقتی تو جورابهای برادران قندچی رو میپوشی دیگه کسی بجورابهای من نگاه نمیکنه .



دشمنان، و «کارپیل»: «جن» و «بسم الله!»

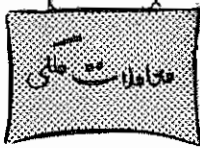
#### کارپیل

موسم گرمای تابستان شده باز میلیونها مکس از هر طرف باز شب، از دست انواع پشه توی آشپزخانه و در راهرو از کلک و از عقرب و زنبور و ساس این وسط آدم شود حیران و منگک میرود فی الفور، از هر جا که هست «کارپیل» تا پا بمنزل می نهد اندر آنجا از پشه پا از مکس میبرد از بین «کارپیل» جابجا «کارپیل» چون قهرمانی زورمند خواهی از خانه کنی چون دفع شر

آدم از گرما عرق ریزان شده بهر آزار و اذیت بسته صف میشود آدم دچار دل غشه سوسکه هستند هر گوشه ولو میشود انسان گرفتار هراس میکنند اندیشه پیکار و جنگک تابیارد شیشه ای «کارپیل» بدست هر چه ساس و کک بود جان میدهد یک نشان دیگر نیابد هیچکس هر کجا باشد اثر از سوسکهها میرهاند آدمی را از گزند فوری و بی معطلی «کارپیل» بضر

# آب گرم کن دئوترم

DUO-THERM



خانم (بدلال) - آقا این خانه ایکه میکن، آب گرم کن دئوترم داره؟  
بدلال - خانم اختیار دارین، مگه ممکنه خانه های امروزی آب گرم کن «دئوترم» نداشته باشه...؟





«مناجات جوجه اسدالله خونساری»  
 - الهی!.. ارزانی رانشیدیم،  
 اما بچشم ندیدیم، ولی چیزی که  
 بچشم ندیدیم، هر روز اسمش را  
 شنیدیم!

- الهی!.. ساکت میمانیم  
 میگویند لال است، حرف میزنیم  
 میگویند خونساری حلال است!  
 - الهی!.. نه آنقدر سواد  
 داریم که آموزش مفلس شویم،  
 نه آنقدر بی سوادیم که وکیل  
 مجلس شویم!

- الهی!.. بمحبوبیتی که  
 «چومبه» دارد، بمظلومیتی که  
 عموسام دارد، بمشروطیتی که ما  
 داریم، بمحرومیتی که حزب  
 «اینارو ببین» دارد، بمشغوبیتی  
 که روغن نباتی «بو» دارد،  
 بمقبولیتی که مجلس دعا و ثنا  
 پیش مردم دارد، بمشغولیتی که  
 هییدا دارد، و بمظلومیتی! که  
 شعر نو دارد قسمت میدهم که رجال  
 ما را از خواب بیدار کن، فکری  
 بحال دیپلمه های بیکار کن،  
 اولیای امور را بحرف راست زدن  
 و ادارکن، برای ما هم تهیه شام  
 و نهار کن!

گفتند که از همت انبای زمان  
 شک نیست مشکلات گرده آسان  
 از «وعده» ندیدیم بجز «حرف» عیان  
 اینهم که نند برای فاطمی تنبان  
 - الهی!.. آنرا که وقت  
 شام و ناهار جوجه کبابش حاصل  
 است، در همین دنیا به بهشت عنبر  
 سرشت واصل است! و آنرا که  
 سفره خالی از نان است، در همین  
 عالمش جهنم سوزان است!  
 - الهی!.. اگر زندگی آن  
 است که رجال دارند پس این  
 زندگی سگی ما اسمش چیست؟..  
 و اگر زندگی اینست که ما میکنیم  
 پس زندگی که رجال میکنند  
 لابد زندگی نیست!

- الهی!.. اگر «جوجه  
 اسدالله» دروغگوست از رجال  
 است!.. و اگر بی سواد است از  
 زکلای اسمال و پارسال است!  
 - الهی!.. هر چند که رستم  
 صلواتم و کارمند دولت، اما بزور  
 سبلی سرخ است صورت.  
 - الهی!.. آنرا که ۱ میلیون  
 ثروت در اختیار است، گوشش  
 بحرف مفلسان کی بدهکار است؟..

شباهت

اشرف خانم - این برادر  
 احمد آقا آنقدر بشوهرم شباهت  
 داره که اغلب مردم اونها را اشتباه  
 میکنند.  
 حسین آقا - ایشالله شما که  
 اشتباه نمیکنین!

ترا بوجدانت

«قلقلکچی»

رحمی آخر ترا بوجدانت  
 جان عمهت شود بقربانت  
 که نهان گشته در گریبانت  
 تا نشینم به پشت فرمانت  
 الامان از دروغ و چاخانت  
 نرسد دست من بدامانت؟

مردم اینکل ز تیر مژگان  
 جان من بی بهاست، از اینرو  
 بنده مشتاق آن دو لیمویم  
 کی شود شوفرت شوم روزی  
 چون بزرقان چراهی وعده؟  
 تا بکی مثل «کار» و «ارزانی»

فوائد الی ادبی!



... بدانکه تصفیه مصدر  
 باب صفا و صافی و صوفی و صوف و  
 صاف باشد و «تصفیه» هنگامی  
 ضرورت پیدا کند که مزاج محتاج  
 است.

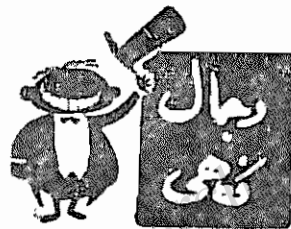
وحکما فرموده اند که خاطر  
 را در «ترضیه» باید کوشید -  
 ونفس را در «تزکیه» - و مزاج  
 را در «تصفیه» - و انسداد را در  
 «تنقیه» و هر گاه به «تصفیه»  
 محتاج افتی نخست خوبستن تصفیه  
 فرمای و آنگاه بدیگران پرداز.  
 ای تصفیه چی! مباش آنقدر تلخ و تاز  
 هان! تصفیه را زخوشتن کن آغاز  
 اینقدر مکن ناله، چنین داد من  
 چون طبل تپی، چرا بر آری آواز؟  
 و در خبر است که تصفیه را  
 با تنقیه تفاوتی نباشد. و مستحب  
 است در چنین موارد ابتدا نفس  
 خویش تنقیه فرمائی و بعد جماعت را.  
 و جماعت را حزب خوانده اند،  
 و حزب بن وزن کذب است و  
 عرب گوید هذا تصفیه الحزب  
 و هكذا تنقیة الکذب!..

آزمایش هوش!

قبل از اینکه فسنجون را  
 بوکالت مجلس برسانند زعمای قوم  
 خواستند تاوی را آزمایش کنند  
 بدین جهت محض امتحان از وی  
 سؤال کردند «اگر بخوایم گندم  
 را زودتر به نان برسانیم چه باید  
 بکنیم؟» فسنجون قدری فکر کرد  
 و گفت:

- اول باید گندم را آرد  
 کنید بعد بکارید!؟

زعمای قوم از این عقل و ادراک  
 در عجب شدند و بر هوش فسنجون  
 غبطه خوردند و فی الفور ویرا برای  
 نمایندگی مجلس ۲۱ برگزیدند!  
 «بلبل راه آب»

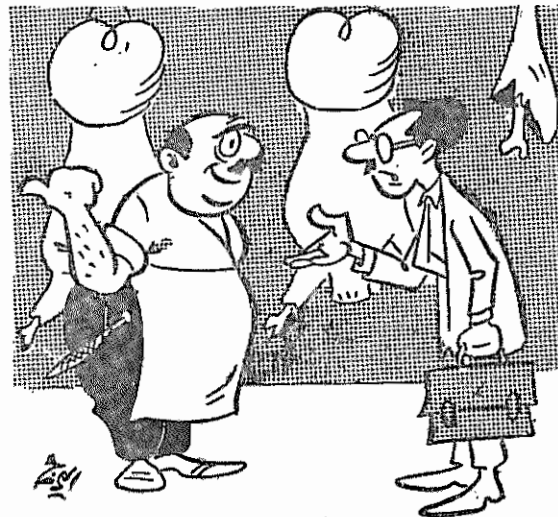


مفارش بجا!

آقای ساعت نو کرش را رسدا  
 کرد و او را برای خریدن دو کیلو  
 یخ فرستاد، ولی بعد از چند دقیقه  
 سرعت بطرف پنجره دوید، آنرا  
 باز کرد و از همان بالا نو کرش را  
 مخاطب قرارداد و گفت:

- راستی یادم رفت بخت بگم  
 که این روزها سمومیت غذائی زیاد  
 شده، موقع خریدن یخ مواظب  
 باش یخ فاسد و مومنده بخت ندن!  
 «ر - اکبریان»

«شرکت تعاونی توزیع گوشت ۸۰۰ دکان قصابی را  
 که دارای پروانه نیستند تعطیل خواهد کرد» - جراید



مأمور قصاب - شما پروانه ات کو؟  
 قصاب - پروانه اگر میخوای تو گل فروشی بغلی  
 اما مگن هر چند تا بخوای داریم!

تبعات تاریخی!

گدالوژی!

داشت بلافاصله بعد از شکست تیم  
 فوتبال پاس از تیم نورنبرگ آلمان  
 در خیابان روزولت گدائی میکرد  
 و با استفاده از ناراحتی تماشاچیان  
 فوتبال از این شکست مرتباً میگفت  
 «مردم!... در زندگی شکست نخورید  
 بمن عاجز کمک کنید!»

دسته دیگری از گداها،  
 «گداهای خوشبین» هستند اینها  
 با جملاتی از قبیل «خدا صد در  
 دنیا و هزار درد آخرت بهت عوض  
 بده» و «الهی علی پشت و پناهت  
 باش» رهگذر را دچار قلقلک  
 میکنند و روی حس خود پرستی  
 مردم انگشت میگذارند و موفق  
 میشوند.

«گداهای بدبین» همیشه  
 بقول معروف نفوس بد میزنند:

«خدا! الهی بچه ها تو چون -  
 مرگ کنه» «الهی مثل من چون،  
 از هر دو چشم کور نشی!» (البته  
 در اینجا اجازه کور شدن از يك  
 چشم را میدهد!!)

«لال از دنیا نری»، «ایشالله  
 ذلیل و بیچاره نشی» و «...»،  
 ایندسته گداها حربۀ  
 تبلیغاتی شان کنداست و از نظر  
 روانشناسی گداهای کم استعدادی  
 هستند.

گداها خوش شانس و بدشانس  
 هم دارند.

بعضی از آنها همیشه به  
 «کاهدان» میزنند. مثل آن گدای  
 بدشانس که جلوی ملا اسحق کلیمی  
 سبز شده و میگفت:

«آی مسلمون، الهی با  
 چهارده معصوم محشور شی یک  
 قرون باین سید عاجز کمک کن!»  
 رو به حرفه موفق ترین دسته  
 گداها، آنهایی هستند که روان -  
 شناسند و دست «فریاد» را در تجزیه  
 و تحلیل روانی از پشت بسته اند.  
 ایندعه در راه روی سینماها، مقابل  
 مدارس و جاهای حساس کمین  
 میکنند. و با جملاتی از این قبیل  
 رنگ خواب مردم را بدست می -  
 آورند.

«آی آقایون، الهی همه تون  
 در همین دنیا با آیتنا اکبرک  
 محشور بشین یه چیزی هم بمن  
 عاجز فقیر کمک کنین!»، «آی  
 خانوما ایشالله یه شوهر، به  
 خوشگلی را که هودسن و به پول -  
 داری کارلو پونتی گیر تون بیاد  
 بمن عیالوار هم یه چیزی بدین»  
 و از این قبیل...

با ترفنی روز افزونی که نصیب  
 فن گدائی شده مخصوصاً بارشته های  
 جدید آن مانند، فروش بلیط -  
 ماشین پائی - ماشین پاک کنی -  
 طلق یقه فروشی و غیره آتیای بسیار  
 روشنی برای توسعه و تکمیل این  
 فن شریف پیش بینی میشود.

آمریکه: «خ - ن، تصدق»  
 گدائی یکی از هنرهای اصیل  
 و «صنایع دستی!» ایران است  
 که بحمدالله با پشتکار و مساعی  
 شبانه روزی اولیاء امور روز بروز  
 در حال پیشرفت و توسعه است و  
 مانند قالی بافی و خاتم کاری و  
 بقیه «صنایع دستی!» جزو افتخارات  
 ملی ما در آمده است!  
 در ابتدا تعداد گدایان  
 محدود بود آنها نیز بهمه رموز  
 کار گدائی آشنائی نداشتند ولی  
 اداره گداگیری با دستگیری  
 آدمهای جنبش غیر گدا و روانه  
 کردن آنها باردوهای بیکاری و  
 آزاد کردن آنها پس از دیدن  
 تعلیمات لازم بآن دسته غیر  
 گدائیز که شیوه های مرفقی گدائی  
 را نمی دانستند فوت و فن کار را  
 بوسیله گداهای حرفه ای آموخت.  
 از این ببعد حرفه مقدس (۱)  
 گدائی از صورت ناقص اولیه خود  
 خارج شد و بصورت تکامل یافته ای  
 درآمد که کاملاً با برنامه های  
 «توسعه اقتصادی» تطابق داشت.  
 با توسعه فن گدائی و پیدایش  
 شیوه های مختلف آن هنر گدائی  
 جای خود را در هنرهای «دراماتیک»  
 ملی باز کرد و هر چند تشریح  
 شیوه های مختلف گدائی از حوصله  
 این مقال خارج است و احتیاج به  
 تدوین دائرة المعارف مستقلی دارد  
 ولی ما چند نوع از مشهورترین  
 شیوه های گدائی را برای ازدیاد  
 معلومات اشخاص گدا پرست و  
 احیاناً کد اصفت بررسی می کنیم.  
 یکدسته از گداها که دارای  
 هنر کلاسیک گدائی هستند و  
 سخت پایند به «سنت» های دیرین  
 این شغل شریف می باشند از ساعت  
 ۵ صبح پنجشنبه تا ساعت ۱۲ بعد  
 از نصف شب از اعتقاد مردم به «شب  
 جمعه» استفاده می کنند و در این  
 ایام شما هر گدائی از این نوع را  
 ببینید می شنوید که می گوید:

«مردم، شب جمعه اس!  
 شب خیراته، شب براته، تورو  
 بحق این شب عزیز یه چیزی هم  
 بمن عاجز فقیر کمک کن!»  
 بطوریکه در «رسائل التواریخ»  
 ذکر شده هر گدائی چه عاجز و چه  
 غیر عاجز می تواند از جمله بالا  
 استفاده کند، چه «عاجز» بمعنی  
 عاجز در مقابل مخارج اهل و عیال  
 و هزینه زندگی نیز آمده است.  
 دسته دیگری از گداها،  
 هنر گدائی را از صورت «کلاسیک»  
 خارج کرده و به آن جنبه «سوپر -  
 رایستی» داده اند!  
 این گداها وقتی گدائی می -  
 کنند میگویند:  
 «آی آقایان!.. والله بخدا  
 بجان سه تا بچه ام دو شبه سینما  
 فرقت!»  
 (مثال: یکی از این گداها  
 که گویا در «روانکوی» هم دست

دستور بهداشتی دکتر مولی  
طریقه پذیرائی از بیمار  
«شبه و بانی»

«مخصوص بیماران وسواسی»  
اگر یکی از قوم و خویشها با همشهریهای شما از مناطق آلوده به «شبه و با» سرسید اول سعی کنید رویشان ندهید و بارورادست بس کنید ولی اگر روستا کربه ترتیب زیر عمل نمائید:  
او را زیاد پشت در و زیر آفتاب معطل نکنید چون ممکنست همانجا به گرمادگی و اسهال دچار شود و از ترس جا بجا خرجه تهی نماید! پس هرچه زودتر او را بخانه راه بدهید و به اطافی که قبلاً آماده کرده اید هدایت کنید.

طرز آماده کردن اتاق این است که کف اتاق را قبلاً نیم متر «شفته آهک» میریزید! برای تهیه آهک میتوانید فرش زیر پاتان را اگر گذاشته و از سه چهار روز قبل به کوره های آهک پزی مراجعه و مقداری آهک «رزو» کنید!  
وقتی شفته آهک حاضر شد روی آن نیم متر هم آهک خالص بریزید و بمحض اینکه مهمان سرسید مقداری هم روی آن آب بریزید که کشته شود و مهمان را کف زمین دراز کنید!

به دستگیره اطاق چندین عدد قرص «پرکلرین» آویزان کنید و آب لوله کشی را تا توی اطاق ادامه بدهید و یک شیر بالای سر قرص ها نصب کنید که در تمام ۲۴ ساعت آب چک چک روی پرکلرین بریزد و مسافر را زیر این آبخار پاستوریزه بخوابانید!  
اگر قرص «پرکلرین» گیر نیاید ناراحت نشوید یک خمیره بزرگ را پس از آب تصفیه شده کنید و کنار در بگذارید و مهمانان را وادار کنید هر بار در موقع ورود و خروج لخت شده در داخل خمیره فرو برود و همانطور لخت روی فرشی که از آهک درست کرده اید درو بخوابد!

قطعا مهمان شما به محض ورود، انتظار مایع و بوسه و رو بوسی دارد برای اینکار لازمست در کف مشتتان همیشه یک لیف خیس محتوی آهک داشته باشید و تا مهمان لبهایش را جلو آورد (توضیح اینکه لبهای مهمان مسلماً بر اثر مراجعه بسایر اقوام و روشن شدن دندان کلفت شده است) لیف را بدهد و پیوسته بمالید و بعد هول هولکی سه چهار تا مایع داده و گرفته ولیف را با سر و صورت خودتان تماس دهید و بلافاصله لخت شده در محلول هزاردرهفت «پرکلرین» بمدت نیم ساعت «شناهی قورباغه» یا «کمال» بکنید!

اگر باز «پرکلرین» در دسترس نبوده میتوانید بمشکلرین آن رجوع

و عده بی عمل!

«ن - و - یوستی»  
«صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت»  
«و عده بی عمل ای دوست نمبارزد مفت»  
«گل باو گفت که از راست نرنجیم ولی»  
«کس در این ملک به من یک سخن راست نگفت»  
«هر که آورد بگفت پست مهمی بی شک»  
«پول او بود زیاد، پارتی او بود کلفت»  
«گرچه هستیم به بدبختی و بیکاری طاق»  
«در عوض هفته وسالیم به ناکامی جفت»  
«گر فلان» گفت که من در عمل هستم و کار»  
«مشنو گفته او را و بدامش تو میفت»  
«در دسر خواهی اگر شکوه بکن از اوضاع»  
«باید اید و دوست در این دور هم خویش نهفت»

اگر...

اگر جای «سن» و «غنچه» عوض شود!

بیشتر زنهای حاضر نیستند غنچه اصلیشان آشکار شود و معمولاً روی غنچه خود روپوش می دهند.

مردها معمولاً زنهایی را دوست دارند که غنچه آنها بین ۱۷ تا ۲۲ باشد.

غنچه بعضی از حیوانات بستگی به دندانهایشان دارد.

هر کس زنی را می بیند می تواند حدس بزند غنچه او چقدر است.

بهداشتی باشد. روزی سه وعده به او آب جوشانده - چائی جوشانده دروای جوشانده بدهید و اگر نتوانست جوشانده را بطریق عادی میل کند از طریق اماله عمل فرمائید!

با این ترتیب امید زیاد میرود که از دست مهمان ناخوانده خلاص شده باشید ولی اگر میسر نشد و قصد رفتن نکرد هر چه زودتر او را یکی از بخشهای عفونی بیمارستانها تحویل دهید.

البته اینکار احتیاج به ممانعت و صرف وقت و صبر ایوب دارد که شما چون از ملت شش هزار ساله هستید هر سه آنهارا بی حساب دارید.

در صورت دریافت جواب رد از دکتر سعی کنید در آفتاب رو، یله داده و حمام آفتاب بگیرید تا خوب عرقتان در آید و نوبتان برسد!

بمحض اینکه موفق شدید بیمار را تحویل بیمارستان بدهید بادماتان گرد و بشکنید زیرا معجزه بزرگی را باعث شده اید و پس از مراجعه بمنزل تعدادی عمل و بنا صدا کنید که ساختمان منزلتان را روی هم بکوبند تا میکربها کاملاً سرکوب شوند!!

بدیهی است که تجدید بنای منزلتان از آن تمام خواهد شد زیرا به مقدار کافی آهک قبلاً در منزل ذخیره کرده اید!

شوخی میفرمائید؟

... بفراری که میدانید، شهر «لندن» اغلب پوشیده از مه و بخار آب غلیظی است. یک شب هوا بشدت مه گرفته و تاریک بود، مسافری که راه هتلش را کم کرده بود به شبی که از طرف مقابل می آمد نزدیک شد و گفت:

«فربان معذرت میخوام، از اینجا مستقیماً کجا میریم...»  
«توی رودخانه «تایمز»...»  
«شوخی میفرمائید آقا...»  
«شوخی چیه، خانم... من همین حالا از توی اون در میام!!»



مفید و مختصر:

آقای ساعت به پارکابی  
وقع سوار شدن به اتوبوس:  
- داداش یادت باشه آخر  
خط نگهداری!

مسئله!  
معلم:  
- پسر برای شکلی  
که عرض و طول وضخامت  
نداره یه مثال بزنی.  
شاگرد:  
- آقا، نون سنگک!!  
«اکبریان»

یکی از محاسن صدراعظم این است که کم حرف میزند. - جراید



کاکا بملت - از خدا چی میخوای؟  
ملت - از خدا میخوام که محاسن صدراعظم عصائی بخند  
- کمال برسه!

هر تاض خدا نابرت ایرانی  
پیشگوئی میکنند

بدینوسیله با اطلاع عموم ساده لوحان و هالووشان آکه به رمالی و طالع بینی اعتقاد دارند میرساند در هر نقطه از کشور که هستید نام خود و نام پدر و مادری (اصلاً نام خودتان و پدر و مادر لازم نیست) فقط یکصد ریال پول نقد بفرستید تا سر گذشت آینده و گذشته شما تعیین و فرستاده شود. البته اگر پیشگوئی ما هیچکدام درباره شما درست از آب در نیامد دلخور نشوید چون درباره خودمان (برنامه وسیعی که برای ده توما نهایی ارسال داریم) حتماً پیشگوئی مان درست در خواهد آمد.

تهران - مرا تاض چاخان زاده  
خدا نابرت ایرانی!

قحط الرجال «مرد»!

اولی - توی روزنامه ها خواندی که مادری سر پیبری رفته کلاس اکابر و در اولین نامه ای که برای پسرش نوشته از او خواسته یه دست دندون مصنوعی براش بخره؟ ...

دومی - آره، حالا پسره بره صد هزار مرتبه خدارو شکر کنه که ازش شوور نخواست و الا تو این قحط الرجال «مرد» چه خاکی بر سرش میریخت!

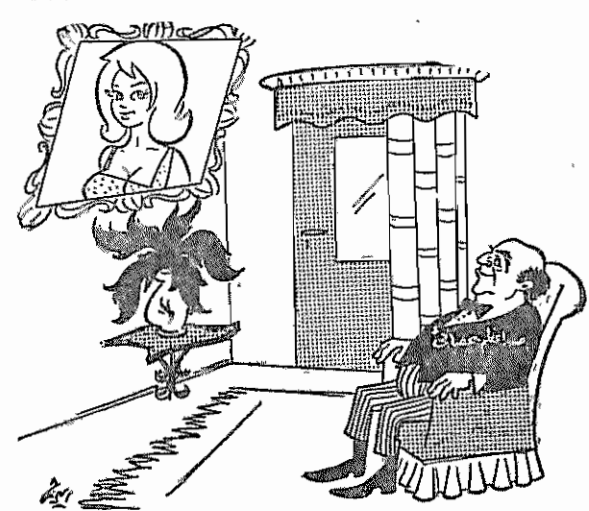
چشم بی عیب!

اولی - زن من اگر صد سال هم عمر بکنه سوی چشمش کم نمیشه!  
دومی - چطور همچین چیزی ممکنه؟  
اولی - آخه جفت چشم هاش مصنوعیه.

شریک

بیک نفرش یک باسرمایه «یک میلیون تومن اشتباهی سوء استفاده» برای همکاری در یک مقاطعه دو میلیون تومنی نیاز مندیم! «سوء استفاده چی»

«نخست وزیر گفت - دانش، تقوی و عشق و وقت لازم است تا این تاسیسات غیر مطمئن را اصلاح کرد.» - جراید



صدراعظم عصائی: حالا می فهمم که فقط یک عشق کم دارم که کارها اصلاح نمیشه!!

کانادا درای  
نوشابه بر سر زیده فصل



تقرین نامه «کشتی نفتکش»

الهی ای جیگر، بدخواه توخوفین جگر کرد  
تمام عمر او، توی صف زائند هدر کرد  
شود تا کسی سوار آخر، ولی وضعش بشر کرد  
نصیبش فحش راننده، ز اجداد و پدر کرد  
پشیمان از سفر گردد، دچار صد خطر گردد  
الهی دشمنت جانا پریشان مثل من باشد  
بدون کنش و جوراب و کلاه و پیرهن باشد  
کهی توی دومی نیکن، کهی توی یمن باشد  
دچار جنگ و دعوا و بلا و شور و شر کرد  
غمین و دلخور و افسرده احوال و پکر گردد  
الهی دشمنت را پاشکسته، با عصا بینم  
دوان او را بهر جانب بدنبال دوا بینم  
بقرض و قوله او را همچو دولت مبتلا بینم  
کرفتار طلبکاران بهر کوی و گذر کرد  
شود زندانی و ساکن توی قصر قجر گردد



گمشده

یک عدد کت سرمایه ای رنگ  
ورورفته که بر اثر مرور زمان  
قهوه ای رنگ شده و حاوی ۱۲  
عدد میله ریز و درشت میباشد  
هفته گذشته در حوالی میدان  
شوش کم شده هر کس آنرا  
پوشد از درجه اعتبار ساقط  
است! «یکتا پیرهن»

اسباب خجالت!

درکنار دریا:  
دختر - مرتیکه چرا خجالت  
نمیکشی؟  
نقاش - برای اینکه قلم و  
کاغذ همراه نیاوردم!؟  
«رسانگریان»

فشار قبر!

اولی - فشار قبر زیاد تره یا  
فشار بنز زائند؟  
دومی - هیچی نکو که این  
روزها فشار تا کسی از هردو تا شون  
زیاد تره.

مخترع برق!

معلم - پسر این بر قو کی  
اختراع کرده؟  
شاگرد - آقا به «سازمان  
آب و برق»!  
معلم - پسر جان بر قو «ادیسون»  
اختراع کرده، فهمیدی؟  
شاگرد - آخه آقا اون بر قو  
که ادیسون اختراع کرده بود با  
یک باد خاموش نمی شد!  
«بلبل راه آب»

«هنر پیشه»

یک ستاره واقعی کسی است  
که صبحانه را با شوهر اول،  
ناهار را با شوهر دوم، و شام را  
با شوهر سوم بخورد و موقع  
خواب از هر سه طلاق گرفته  
باشد!!  
«چوجه کفتر»

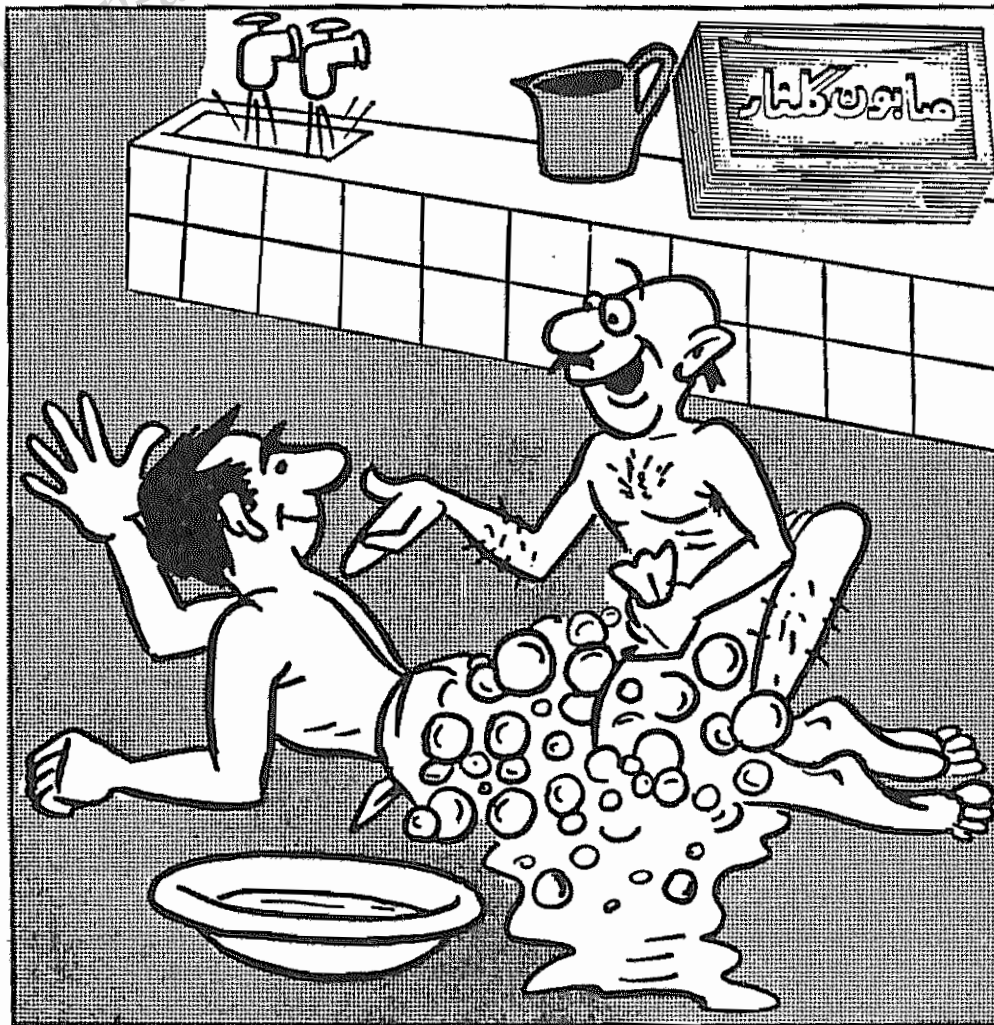
کاری دیوا

ای یارشدی خوشگل و کلچره وزیبا - از کاری دیوا  
رویت شده چون «ماه درخشنده» قریبا - از کاری دیوا  
از روژ لبش کشته لب غنچه لاله - ای یار نخاله!  
رخسار قشنگ شده رشک همه کلها - از کاری دیوا  
آن چشم «سیه کشته» و ابروی هلالی - وان صورت عالی  
کشته همه از دم ز برای تو مهیا - از کاری دیوا  
رویت شده ای ماه چو کلهای بهاری - از قدرت «کاری»  
چون حور و پری کشته ای ای دختر حوا - از کاری دیوا  
کلبر که هم از تازگی روی تو مات است - هر چند نبات است  
چون صورت تو هست چو گل نرم و مصفا - از کاری دیوا  
خوشگل شدی ای یار چو حوران بهشتی - با آن همه زشتی (۱)  
شیرین شده رخساره ات ای ماه چو حلوا! از کاری دیوا  
حورو پری افتاده ز حسنت بشکر - رفته زیر چادر  
زیبائی تو بهر همه کشته معما - از کاری دیوا  
خوبان جهان بنده در گاه تو هستند - وز بوی تو مستند  
کشتی تو به از «سوفیا» و «سیلوا کوشینا» - از کاری دیوا  
در دهر تو خوشگلتری از جمله زنها - هستی تک و تنها  
حسن است ترا ای گل خوشرو به سراپا - از کاری دیوا  
القصه تو ای ماه شدی شیک و مامانی - چون رقت جوانی!  
صد سال جوانتر شدی از قبل تو حالا - از کاری دیوا  
پس توصیه کن کاری دیوا بتمامی - با ذکر اسامی!  
«روژ لب» و «پودر» و «کرم» عالی و اعلا - از کاری دیوا



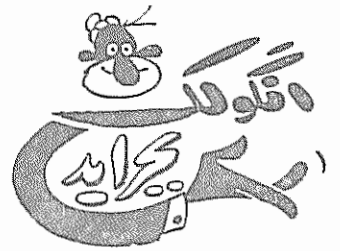
خمیر ریش موزون

کر ذوق و سلیقه داری و با هنری  
جز مارک موزون خمیر ریشی نخری  
مصرف بکنی اگر خمیر ریش موزون  
در وقت تراش ریش لذت ببری



مشتری بکار گلنار حمام - ایندفعه ه تومن پیش من انعام داری.  
دلالت - خیلی ممنونم، ممکنه بکن برای چی؟  
مشتری - برای اینکه منو با «صابون گلنار» کشتی!

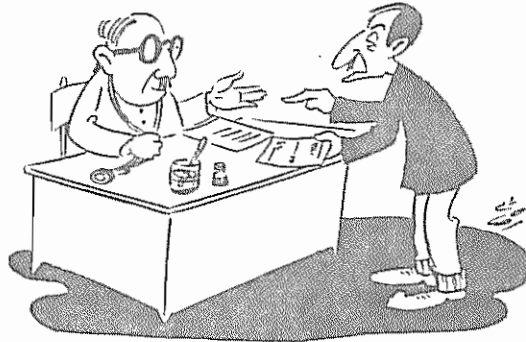




اطلاعیه

بکلیه کسانی که بطور دوره کرد و با شرایط بسیار بد، دل و قاعه و بره تو دلی و سیراب شبردان و سایر چیز های خوراکی و آشامیدنی میفرشند اخطار میشود که کار آنها مخالف بهداشت عمومی است .  
ده روز مهلت داده میشود که از دوره کردی خودداری کنند و الا بساط آنها جمع و خودشان تسلیم دادگاه خواهند شد.  
بهداری شهرداری

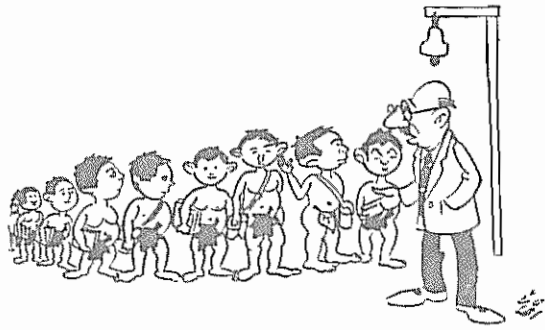
توفیق : با توجه به مراتب فوق آقایان دوره کرد ها باید دنبال مشاغل پر رونق که « موافق بهداشت عمومی » باشد مانند بیکاری و گرسنگی و احیاناً آفتابه دزدی ا



دکتر چون این که نسخه ، اون دینگه چیه؟  
ای نههم جواز دفته !

زکوة فطریه

روزتنبه آینده متصادف باعید فطر است و جناب کا کا روز گذشته بنا بخواهش توفیقون نظریاتی در باره زکوة فطریه ابراز داشته اند که اینک جزئیات آن از نظر مسلمین خیر اندیش میگردد :  
بر هر فرد مسلمان واجب است که قسمتی از آنچه را که در عرض سال تناول کرده بعنوان فطریه به مستمندان و هموعان تنگدست خود زکوة کند بنا بر این :  
۱- کسانی که در عرض یکسال اخیر سه من دود گاز و تیل خورده اند موظفند یک من دود گاز و تیل اعلا به مستمندان زکوة کنند .  
۲- کسانی که تمام درازده مادیکال اخیر را در دنبال کار « گشته اند » باید هنگام زکوة فطریه ، چهار ماه هموعان مستمند خود را سر « بگردانند » تا آنها نیز از موهبت « کشتن » تمتع بر گیرند !  
۳- چون خداوند بزرگ متشکرین و آنهایی را که آذوقه در خانه خود پنهان کنند و خبر از همایگان نگیرند ، در آتش جهنم خواهد سوخت لذا آنها نیز باید مال اخیر چند خروار « وعده یکدست سرخرمن از اولیای امور دریافت کرده و آنها را در خانه خود احتکار نموده اند باید اقلاً یک خروار از وعده های دریافتی خود را به مستمندان زکوة کنند .  
۴- امسال در بین موجودات جاندار فقط مرغ ها ماهی خوار بودند که توانستند ماهی تناول کنند ولی چون آنها هم دزدکی و بدون اطلاع



همه لباس فرم پوشیدن تو چرا پوشیدی ؟  
قر بان دم پاچه اش ساییده شده بود دادم درست کنن !

گشتن تخمی !

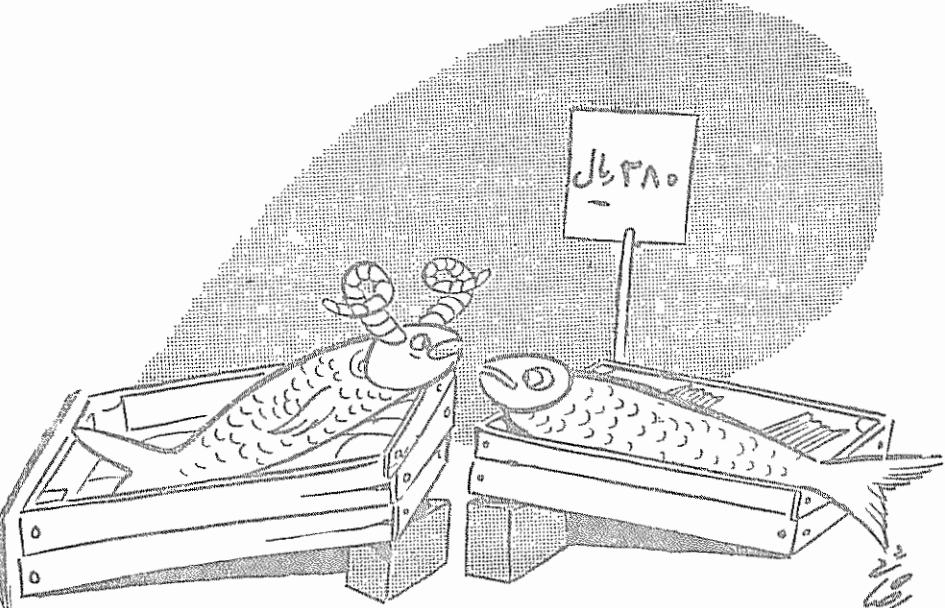
سابق بر این در خانواده های وطنی علامت تشخیص این بود که فی المثل زنب اسم خود را به « الزابت » تغییر دهد ورقیه اسم خود را به « بریتریت » و لی در حال حاضر اسم هائی مثل الیرابت و بریتریت نمیتواند علامت تشخیص باشد و الیرابت ها و بریتریت ها باید اسم خود را به « تخم مرغ لورن » و « سبزی باردو » و « گوشت نوالک » تغییر دهند تا برایشان زودتر خواستگار پیدا شود .

از شما چه پنهان !

کارم نرفته از پیش ، چون پشیمان ندارم  
بالا نرفته ام هیچ ، چون نردبان ندارم  
باری هر آنکه دارم ، بردوش من گذارد  
آنهم کنون که در تن ، تاب و توان ندارم  
آمد بتمی بدستم ، اکنون که پیر هستم  
چستم شکار ، لیکن ، تیر و کمان ندارم  
او دلبر جوانی ، من ، پیر نسا توانی  
او آدمی است پر حور ، من هیچ نان ندارم  
از آن نگار قلدر ، گشتم ملول و دلخور  
دارم گله و لیکن ، اذن فغان ندارم  
هر چند وعده ها کرده ، بی وعده را وفا کردی ؟  
گسوید وفا کنم من ، اما گمان ندارم  
گفتی چه شد زبانت ؟ بسته چرا دهانت ؟  
دارم دهان ، ولیکن ، حسق بیان ندارم  
گفتم که در بر تو عاشق چه وزن دارم  
گفت این مپرس از من ، چون من قبان ندارم  
من ، از شما چه پنهان ؟ لختم درین زمستان  
آن به که هیچ چیزی ، از کس بهان ندارم  
دزدی اگر شب آید ، آخر چه میر بایسد  
از من که هیچ جنسی ، اندردگان ندارم  
ماندم به خاک میهن ، بی خانمان و مسکن  
آن ، مرغم که جائی ، در آشیان ندارم



« خرویس لاری »



تو چطور شد شاخ در آوردی ؟  
نرخ بالای سر تو نگاه کن ، تو هم شاخ درمیا آری !

بانوان - اگر چاق هستید رژیم بگیرید تا لاغر شوید .  
گشتم خانوم - وقتی لاغر شدید دومر تیر رژیم بگیرید تا چاق شوید همینطوری بگیر و بر !  
کیهان - یک آدم بیکار از کار کرد .  
توفیق - کار دست خودش داد !  
امید ایران - چرا زن نمیگیری ؟  
چرا شوهر نمیکنی ؟  
انگولکچی - برای اینکه اگر زن باشیم نمیتوانیم زن بگیریم و اگر مرد باشیم نمیتوانیم شوهر کنیم !  
بانوان - اگر چهار چهار گوش دارید .  
ممولی - فوراً برید دو تا از گوشه ایاتن را قیچی کنید چون آدم معمولی دو تا گوش بیشتر ندارد !  
پیغام امروز - پزشکان را از ردیف کالباس فروشان جدا کنید .  
توفیق - در ردیف کرباس فروشان قرار دهید !  
بانوان - نانی کوان کیوی خود را بدست قیچی آرایشگران سپرد .  
کا کا - باز هم خوش بحالت ... ما کده ریشمان را بدست قیچی آرایشگران سپرده ایم !  
کیهان - استعمارگران جدید با فرینقاراد ندارند .  
کا کا - چون استعمارگران قدیمی فلما جا خوش کرده اند .  
امید ایران - ب. ب. بعنوان فرستاده مخصوص ژنرال دوگسل برای مذاکره ببر زیل رفت .  
کا کا توفیق و پرو پچه ها - با عریه ولجیازی) بالا ما هم مذاکره میخوایم ! بالا  
اگو نومبست - زن و اقتصاد .  
کا کا - یعنی آتیش و پنبه !  
روشنفکر - میگویند ، به وزراء تسویه حساب کنید شده است که بتوصیه هائی که بسا آنها میشود هیچگونه ترتیب آوری ندهند !  
توفیق - خوب لابد بهمین توصیه هم نباید ترتیب اثر بدهند حتی بهمین توصیه را !  
اطلاعات هفتگی - دوپا را توی یک کش کرده و میکوبند طلاقم بده .  
ممولی - تو هم یک بار اتوی دو تا کمش بکن و بگو نمیدم !  
تهران نمه مور - دارو نباید گران شود .  
کا کا - وقتی شد خبرت میکنم !  
کیهان - در همت نقطه خورستان برن آمد .  
ممولی - ای دروغگو ! خورستان که پنج تا نقطه بیشتر ندارد !

مسابقه مضمون كوك كردن

دکتر امینی - من «وعده» دادم تو «عمل» بکن.  
علم - تو که «دکتر» بودی «عمل» نکردی اونوقت میخواوی من «عمل» بکنم؟! «فرستنده از کرمانشاه: دبیرستان رازی-حسن کشانی»

امینی - ماکه خیلی حرف زدیم ، تو چی زدی ؟  
علم - کلنگ ! «فرستنده از انگلستان : بچه لندن!»

امینی - بابا ایوالله ! تو که گفتی تا سه ماه دیگه کارگر کیر نیادی؟  
علم - حالا هم همینومگم که تا سه ماه دیگه کارگر کیر نیادی؟ «فرستنده : اخوی بزرگتر محمد طاهر جزایری!»

کمر بند: «فرستنده از انگلستان : بچه لندن!»

سپس آنرا بسو هائی بسابند زمین هر قدر صاف ولین باشد بفعل آری زحرف يك آرزورا !  
کلتنگ: «فرستنده از انگلستان : بچه لندن!»

تو که محکم کمرستی کمر بند چه باید کرد؟ کلتنگ از کار افتاد اگر روزی کلتنگ ناید بدستم  
نما راهی، خلاصم کن از این بند عصای دستم ایشان خوار افتاد کمر بندی، بدان درخانه هستم! «سد کرجی»



ما حرف زدیم  
ما حرف می زدیم  
ما حرف خواهیم زد!

ما کلتنگ زدیم  
ما کلتنگ می زدیم  
ما کلتنگ خواهیم زد!

«فرستنده : کاکوشیرازی»

کمر بند - بابا آخه يك كاری دست این مردم بده .  
کلتنگ - ای بابا من خودم از بیکاری کلتنگ میزنم !  
«فرستنده از گلپایگان : بانوش - طاهری»  
صدر اعظم کمر بندی - من با تزریق يك آمپول بازار را تکان دادم .

صدر اعظم کلتنگی - به ! اینکه چیزی نیست ، من بابك وعده سه ماهه، بیکاری رو ریشه کن کردم !  
«فرستنده از اصفهان : دوشیزه صدیقه رحیم زاده»

امینی - شنیدم میخواوی قاچاقچیهای هروئین را اعدام کنی؟  
علم - آره، مثل تو که مفسدین را توی دربار ریختی.  
«فرستنده : م - سواره نظام»

کمر بند - نپره  
کلتنگ - نه، هواشو دارم .  
«فرستنده : کلاک»

امینی - مجلس راهم که باز کردی؟  
علم - والله خیال داشتم «کلاکش» کنم نشد !  
صدر اعظم کمر بندی - داداش ماکه کمر بندمان بریداستعفا دادیم !  
صدر اعظم کلتنگی - خوب ما هم کلتنگمان چند دفعه شکست جوش دادیم !  
«فرستنده : احمد پورشکری»

«هفته آینه عکس جدید ما چاپ میشود»

جواب مسابقه

افطاری گله پاچه!

در چند شماره پیش از خوانندگان عزیز خواسته بودیم که با کامل کردن این لطیفه در مسابقه ما شرکت کنند و يك افطاری با کله پاچه مهمان کاکا باشند :

- ۱- صدر اعظم - من روزه ام.
- ۲- کاکا - روزه ات باطل شد.
- ۳- صدر اعظم - چرا؟
- ۴- کاکا - برای اینکه .....

نتیجه استقبالی که خوانندگان شکموی ما از این مسابقه کردند پر شدن کونی مسابقات بود که از این آنها سه نفر برنده نخاله زیر که جواب صحیح داده بودند برای خوردن افطاری بقیده قرعه انتخاب شدند. این آقایان باید عصر روز ۵ شنبه ۲۸ رمضان برای احیاء شکم وزدن افطاری بدفتر روزنامه تشریف بیاورند .

- ۱ - قم : آقای محمد علی سعادت مند .
- ۲ - اسفراین : آقای علی اکبر فرمایان .
- ۳ - هامبورگ : آقای پرویز نامدار .

(شربت هوایمائی کوفت هانزا يك بلیط دو سره در اختیار برنده هامبورگی ما گذاشته که برای خوردن کله پاچه ایشان را «جت» تا دم «دکون کله پزی» بیاورد و هوایما همانجا دم در دکون «میتی کله پزا» منتظر ایشان بایستد تا افطاره کنند باز سوارشان کنند ببرند هامبورگ؟!)

و اما جواب مسابقه :

کاکا - برای اینکه چاخان کردی !

(ولی راستش را بخواهید این مسابقه اصلا جواب نداشت چون اگر صدر اعظم چاخان کرده و روزه نیست که خوب پس چی پیش باطل شده!..!)

تبریک و تسلیت!

بدینوسیله کلیه نویسندگان و شعرا و آبدار باشیها و یادو های روزنامه فکاهی توفیق ، رسیدن آخرین موشک ینگه دنیا را به کره ماه بمقامات موشکی آندیار تبریک عرض نموده و از اینکه موشک مزبور بمحض رسیدن بکره ماه تمام اسبابهایش از کار افتاده مراتب تسلیت خود را به حضور مقامات فوق الذکر عرضه میدارند .

کاکا توفیق و اولاده

«تا کتون راجع بفرنگ کتابها و سفر نامه های زیادى «خوانده اید ولى این يادداشتها چیز ديگرست در این» «نامه های مشغول کننده، نویسنده نخاله و موشکاف ما» «ایران و فرنگستان را باهم مقایسه میکند و بسا قلمی» «شیرین فرنگ را آتطور که هست نه آتطور که شنیده اید» «بشما معرفی میکند.»



از فرنگ : جواد آقا

۲۰

پاریس : ۲۹ ژانویه

اصغر جون لام عليك!

انشالله که حال و احوالت خوبست . هفته قبل برات موقعیت خیط خودم را در «کوت دازور» در مقابل رقباى عشقی کردن کلفت و غرق هفت پارچه اسلحه «دختر کش» دلار وویلا وائل و کشتی تفریحی شرح دادم ولی دنبالش نوشتم که خیالت از بابت جواد آقا تخت باشد چون در همه جای دنیا، قبل از پول و قدرت، هوش و ذکاوت مهم است، نه در این امر بلکه در همه امور . و قول دادم که این هفته برایت بنویسم چرا .

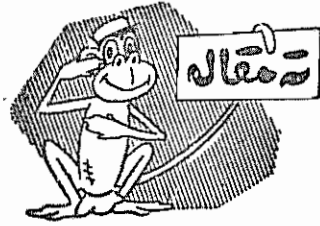
ما که قریب یکسال بود در آنجا بودیم با نخالکی و کنجکاوای شرقی خودمان دست دختر های آنجا را قشنگ خوانده بودیم . (البته فراموش نشود که ابتدای ورود طی چند ماهی بسلامتی چاخانهای که هم میهنان عزیزمان راجع بفرنگ بر ایمان کرده بودند ، خوشگل کچی کچی می خوردیم که انشالله بعد برایت مینویسم) .

ما پس از يك تحقیق چند ماهه در فرنگ دستگیرمان شد که زن در همه جای دنیا زن است .  
زنها در سراسر دنیا فقط زبانشان باهم فرق میکنند و آنها هم نه از حیث درازی و کوتاهی ، نه ، فقط از حیث فارسی و فرانسه و انگلیسی حرف زدن چون در همه جای دنیا زبان زنهم باندازه روده اش دراز است !؟

در فرنگ هم از همان اول که دختری با تو سلام و عليك کرد بفکر اینستکه «ببیند میتواند زن تو بشود!» درست بر خلاف پسرهای همه جای دنیا که تا آخر هم که با دختری رفیق هستند میخواهند «ببینند میتواند گولش بزنند و تکبیر ندهد!» و بهر حال این ، نقطه ضعف دخترهای فرنگی هم هست (اینرا هم در «پراتز» بطور علی الحساب برایت بنویسم که من اگر دختر بودم هیچوقت دلم نمیخواست دختری فرنگی باشم - پس فرنگی، باهوش و ذکاوت ایرانی شاید چرا!)

البته جوانهای زرفنگ فرنگی هم این مسئله را میدانند و برتری ما هم نسبت به آنها این بود که این اخلاق دخترها شانرا میدانستیم بلکه در این بود که این اطلاع جوانهای آنها را هم میدانستیم و بروش آنها هم در قرز دن دخترها شان وارد بودیم و در نتیجه علاوه بردست دخترها دست پسرها شانرا هم خوانده بودیم و حالا دیگر خوب میدانستیم چه جور خیطشان کنیم! در فرنگ ، درست برخلاف ایران ، آشنا شدن با دخترها بسیار آسانست ولی ( باز درست بر خلاف ایران ) نگهداریشان بسیار مشکل است چون در همه جا بخصوص در محل خوشگذرانی و تفریحی مثل «کوت دازور»، مردم راه و نیم راه ایستاده اند که دخترها را فریاد بزنند؟! حالا کاشکی اینکار هم فقط اختصاص بجوانان باشد، نه، پسر و جوان باین «گرفتاری!» اشتغال دارند؟! آنی غافل بشوی رفیقت را فر زده اند و برده اند؟! ما هم که با آن اخلاق ایرانی خودمان همیشه دیر سر

وعده حاضر میشدیم هر وقت که میرسیدیم میدیدیم اقلا یکی دونفر دختره را دوره کرده اند و دارند بیخ گوش چیزهایی می گویند یا ما شین نگه داشته اند سوارش کنند! و ما هم با تجربه ای که داشتیم فوراً میدانستیم که جوانك داردمیگوید «من عاشق تو هستم» دخترك جواب میدهد «نه ، من کاردارم!» جوانك می گوید «فقط يك دور میزنیم!» دخترك جواب میدهد «نه ، دیر میشود» جوانك سماجت میکند و میگوید «آخر من خیلی وقت است شمارا دوست دارم!» (مثل اینکه این کار ایجاد حقی میکند!) دخترك جواب میدهد «من تازه دیروز وارد شده ام!» جوانك (بقیه در صفحه ۱۵)



«دکتر معمولی بیست و نه خانوما و آقایونا سلام میده!»

همه روزه نامه های زیادی بدفتر توفیق میرسد که حقیقتش را بخواهید باید با آنها جواب خصوصی بدهیم ولی راستش را بخواهید ما فرصتش را نداریم! (چون اگر داشتیم، سر خودمان را میخارانندیم!) ولی البته اینها هم میدانیم که کار صحیحی نیست و در فکر هستیم که هر چه زودتر ترتیبی بدهیم که لااقل واجب های ما را جواب بدهیم - انشاء الله!

مثل اینکه ما باید مثل صفحه ای که روی خط افتاده باشد هر هفته «دستور العمل نوشتن مطالب ارسالی خواننده ها را برای روزنامه» تکرار کنیم! پس توجه بفرمائید: اولاً - خواننده عزیز مطالب را فقط در یک روی کاغذ بنویس.

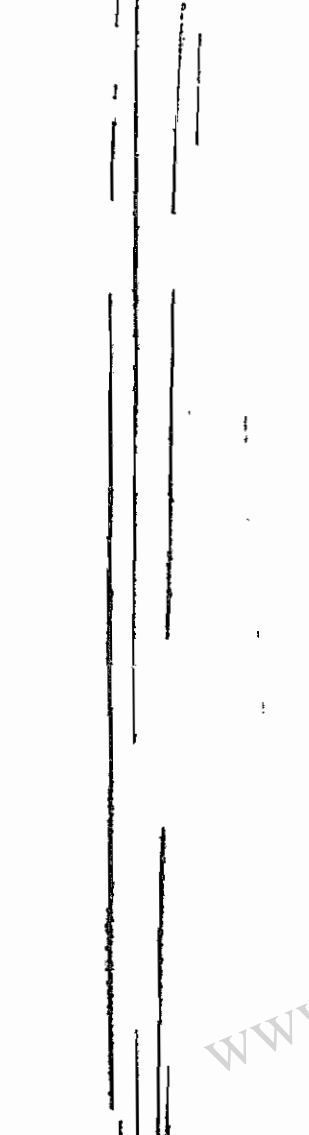
ثانیاً - قربان شکلت بروم آخر این چه کاریست که توهمنه مطالب را قاطی باطی پشت سر هم روی یک تکه کاغذ مینویسی تیرهم بالاایش نمینویسی؟ خوب مثل یک نویسنده حسابی هر مطلب را روی یک تکه کاغذ جدا گانه بنویس و بالاایش هم اگر مربوط به ستون مخصوصی است بنویس مربوط بکدام ستون است. البته وصدا البته هیچ اشکالی ندارد که همه این کاغذها را روی یک پاکت بگذاری - حتی میخواهم بگویم که بهتر هم هست.

ثالثاً - آخر داداش جان حساب وقت من بیچاره را هم بکن! اینک صحیح نیست که اگر تو وقت زیادی داری هرچی کل قلمت آمد بروی کاغذیاری و روده درازی بیخودی بکنی.

رابعاً - در اول نامه از ما تعریف بچاخی نکن که ما را دور از جان خودمان خر کنی! (و بقول شاعر: ز تعارف کم کن و بر «مطلب» افزا - مطلب خوب - انشاء الله دیگر لازم بتکرار نباشد. نمایندگان شهرستانهای توفیق هر چه زودتر اضافه مخصوص «سالنامه توفیق»، شماره مخصوص عید روزنامه توفیق» و «شماره مخصوص سیزده بدر روزنامه توفیق» خود را اطلاع دهند.

کلیه نویسندگان و شعرا توفیق و همینطور کلیه کسانی که از هر کجا و بهر عنوان برای توفیق شعر، مطلب، کاریکاتور و غیره میفرستند همین هفته دو قطعه عکس پرسنلی خود را در حال خنده با نام و اسم و آدرس و امضای مستعار و شغل و ویو گرافی مختصر خود برای ما بفرستند. عکس عده ای از آنها را برای چاپ در شماره مخصوص عید میخواهیم و عده ای از آنها را برای نگهداری در آرشیو توفیق. یا هو!

تخم مرغ دانه ای ۶ ریال شد. «جراید»



عصر فضا!؟

سکینه خانوم: - پس حالا که تصمیمتون به رفتن قول بدین که زود بزود هر روزی که تعطیلی بود باز هم از اینورا بیاین با برو و بچه ها بیاین آبیگی کلین، به روزناهار هر دو شونو، و در دار بیار خوب دیگه مرحمت زیاد جلدی برین که برف میاد صحنه تمومه فاتحه ختم کلومه فاتحه کوله کوله کوله برف میاد تو گوچه صدای حرف میاد....

بقیه نامه های يك ایرانی) که باسم «عشق» موفق نشده فوراً موضوع را عوض میکنم و میباید روی شاخه ازدواج! و از همان نقطه ضعف که گفتم استفاده میکنم و میگویم «آخر من میخواهم باشما ازدواج کنم!» دخترک جواب میدهد «باشما یکر روز دیگر!» ... و درست در همین موقع است که من رسیده ام (چون کفتم تمام این حرفها، یعنی عاشق شدن و کشته مرده شدن و تصمیم به ازدواج» گرفتن، در فرنگک بین ۱۰ تا ۷ دقیقه طول میکشد و منم معمولاً همینقدر تأخیر دارم!) ... در اینجا دخترک برای اینکه فعلاً سر جوانک را بکند مطابق رویه مرضیه خودشان يك «راندووه» برای «فردا همان ساعت همانجا» باهاش میگذارد و میاید که اولاً همین الان با من صحبت کن و دستگیرش بشود که آیا میتواند خودش را بمن قالب کند یا نه و ثانیاً شب فکر کند ببیند «زن یارو بشود یا نه»؟! دخترک میرسد و با خنده بمن میگوید «فهمیدی چی میگفت؟» (ولی توی دلش ناراحت است!) میخندم و شاندهایم را بالا میاندازم و میگویم «نه!» میگوید «آره من تورا میشناسم!» خودم را باز بخیریت میزنم، دخترک باور میکند و از این بابت خیالش راحت میشود و میگوید «پس هیچ چی!» حالا که رویش زیاد شده خطش میکنم و همان «نیات» را که آن پسر داده بود برایش میدهم و یک خورده هم شیرینترش میکنم از خنده میمیرد و حرفهای جوانک برایش چنان مهمل میشود که از آن بعد «پسرا آفلر» هم از این حرفها برایش بزند خنده اش میگیرد! ... هیچی دیگر، دیگر بسا این کلک های من کاسه کوزه هر چه «عاشق» و «ازدواج بکن» و «پولدار» است شکسته است! ... و از آن بعد دخترک فقط روی خود من نقشه میکشد و کار دست خود من میدهد! قربانت: جواد آقا»

هفته آینده:

قیافه مردم در فرنگک و ایران خودمان - يك تجزیه و تحلیل روانی درباره اینکه چرا ما همیشه اخمو و گرفته و تصبانی هستیم و آنها خوشحال و روشن و سردماغ.

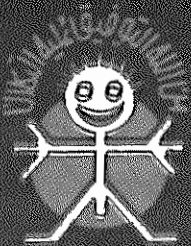
این از خودم که دم بدم میچام و سر ما میخورم خرج غذای بچه ها میره بالای حکیم دوا صب تا غروب کار میکنم مثل سگه جون میکنم آخرش هم شب که میشه لنگه کمیتم همیشه شیش ماهه انگکتر مو داده ام به سی تو من گرو پول ندارم در بیارم توی دولا بچه ما بذارم وقتی آدم پول نداره اشکنه رو بار میذاره روز اشکنه، شب اشکنه غذاش مرتب اشکنه زهر ابگوم: - خدا بدور رقیه خانوم: - خدا بدور کلین خانوم جون، بخدا ما هم شدیم مثل شما جونم دیگه واسهت بگه یکساله که مرتیکه سر من آورده هوو هوو مگو، بلا بگو حالا همدش پیش اوته ماهی سه شب میاد خونه پاشو از اونجا بریده خرجی که اصلاً نمیده بچه ها شو ریخته سرم هی میگه فردا میبرم همیشه دعوا می کنیم سنگامونو را می کنیم وقتی نزاع در میگیره فوری بمن نهب میره یه مرتبه جوشی میشه حرف طلاق پیش می کشه سکینه خانوم: - مرده بده.



قصه قصه قصه نون و پنیر و پسه گوله گوله گوله

پرف میاد . . . . . کوله کوله کوله برف میاد اون اطاق صدای حرف میاد آبیگی کلین و سکینه خانوم رقیه خانوم زهرا بگوم جرقه زدن بدور هم داده ن بزیر کرسی لم هی واسه هم حرف میزنن صحبت و بیج بیج میکنن زیر لحاف، چار نفری لم داده اند از اینوری این یکی صحبت میکنه اون یکی غیبت میکنه بهتره ما هم این میون گوش بدیم به حرفاشون گوشه رو لا در بذاریم يك چیزی سر در بیاریم صحنه ما اینجوریه: رو کرسی يك زنبوریه سکینه خانوم پائین اطاق زهرا بگوم بالای اطاق آبیگی کلین اینطرفه رقیه خانوم اونطرفه سکینه خانوم صاحب خونن اون سه تا دیگه مهمونن سکینه خانوم: - خوش اومدین تو رو بخدا بفرمائین آبیگی کلین حالا میای؟ دیر بدی اینورا میای رقیه خانوم اونجا بشین زهرا بگوم اینجا بشین خوب، چه عجب از اینورا منت گذاشتین سر ما آبیگی کلین: - چه منتی تو این هوای لنتی چطور می بیان بمهمونی زهر ابگوم: - قولی باباش جانی که کنده کنده هاش تو این هوا و روزگار که سرده و پدر در آر بمحضی که شل و بدن فوری قزل قورت می کنن ما پیره زنها چه کار کنیم؟ چه حقه ای سوار کنیم؟ سکینه خانوم: - آبیگی کلین خوب، دیگه تعریف بکنین آبیگی کلین من چی بگم بهتره که هیچی نگم! اون از آقای بچه ها که ازدوماه پیش تا حالا افتاده با پای چلاق تو پنجدری کنج اطاق دو ماهه که از بیکاری رفته تو کار سمساری فرشا رو هی رج میکنه با گوش و پوست تاخت میزنه





چهارشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۸۷  
شماره ۱۱۱۱  
تقریباً ۱۰۰ هزار کپی روزانه

روزنامه تهرانی  
**تهرانی**

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

روزنامه تهرانی برای آزادی و عدالت

رئیس هیئت تحریریه: دکتر عباس توفیق

سرپرست: حسین توفیق

صاحب امتیاز: حسن توفیق

توفیق روزنامه‌داری و انتشارات را در تهران راه انداخته است

« یکی از برنامه‌های اصلاحی دولت از بین بردن فاصله طبقاتی است »



رئیس شیلات - بانهایت خوشوقتی با اطلاع آقایان خبرنگاران می‌رسانم که ما توانستیم در حداقل مدت فاصله طبقاتی را از بین ببریم بطوریکه الان ماهی نه‌فیر فقیر می‌آید نه‌گیر غنی!